

تدوین کننده و پژوهشگر: دوشی چی

از صفحات تاریخ : حوادث در افغانستان چگونه شکل گرفت؟ «قسمت پنجم»

طالبان از ظهور تا شکست



((تلاش کردم تا در این نوشته های تاریخی زیباترین اشعار و نایاب ترین تصویرها تهیه و به پیشگاه شما عزیزان تقدیم گردد. هدف از انتخاب تصویر مستند سازی و حقیقت نگاری را افاده مینماید و مزین شدن با اشعار شیوه ی جدیدی است تا از یکطرف بحث های تاریخی را با شعر صیقل داد و از جانب دیگر خواننده را از یک نواختی بیرون کرد...))

<p>به دشت پرملال ما پرنده پر نمی زند کسی به کوچه سار شب در سحر نمی زند دریغ کز شبی چنین سپیده سر نمی زند یکی صلا ی آشنا به رهگذر نمی زند که خنجر غمت ازین خراب تر نمی زند برو که هیچ کس ندا به گوش کر نمی زند اگر نه بر درخت تر کسی تیر نمی زند. (ابتهاج - سایه)</p>	<p>درین سرای بی کسی کسی به در نمی زند یکی ز شب گرفتگان چراغ بر نمی کند نشسته ام در انتظار این غبار بی سوار گذر گهی ست پر ستم که اندر او به غیر غم دل خراب من دگر خراب تر نمی شود چه چشم پاسخ است ازین دریچه های بسته ات ؟ نه سایه دارم و نه بر ، بیفکنندم و سزاست</p>
--	---

قندهار دومین شهر بزرگ افغانستان به شما میروند، در سال ۱۹۷۹ میلادی مطابق ۱۳۵۸ خورشیدی جمعیت آن حدود ۲۵۰۰۰۰ نفر می رسید، شهر قدیم قندهار از ۵۰۰ سال قبل از میلاد به اینطرف مسکونی بوده است، اما مندیگگ واقع در ۵۶ کیلو متری این شهر که در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد ایجاد شده و یکی از روستاهای عهد برنز به شمار میروند، بخشی از تمدن دوره (ایندوس) را تشکیل می داده است ، از آنجائیکه شهر قندهار در تقاطع راههای تجاری قرار داشته است ، قندهاریها در طول تاریخ تاجران بزرگی به شمار می رفته اند، این شهر از طرف شرق با عبور از (بولان) به سند، دریای عرب (خلیج فارس) و هند و از طرف غرب به هرات و ایران منتهی می شود، قندهار مهمترین نقطه تلاقی تجاری، هنر و صنعت ایران و هند بوده و بازار های پر رونق آن قرنهای شهرت داشته است، شهر جدید اندکی از نقشه اولیه اش که احمد شاه درانی، بنیانگذار سلسله درانی آن را تهیه کرده بود انحراف یافته است، این امر که درانی ها از قندهار بر خاسته و با حکومت ۳۰۰ ساله شان بر افغانستان دولت جدید را در این کشور پایه ریزی کرده اند، به مردم قندهار نسبت به دیگر پشتونها موقعیت ممتازی بخشیده است، شاهان کابل به عنوان یک امتیاز خانوادگی، قندهاریها را از خدمت سربازی معاف کرده بودند، آرمگاه احمدشاه در بازار مرکزی شهر قرار دارد و هنوز مردم زیادی برای دعا به بنیانگذار کشورشان آنجا به ادای احترام می روند، پشت آرمگاه احمدشاه درانی محل نگهداری خرقه حضرت محمد (ص) یکی از مقدس ترین اماکن نیایش در افغانستان است، خرقه به ندرت از محل خودش خارج میشود، چنانچه که یکبار مرحوم امان الله خان (موسس استقلال افغانستان) برای متحد کردن قبایل، خرقه مبارک را به عموم نشان داد و بار دیگر هنگامی به مردم نشان داده شد که در شهر مرض وبا شیوع یافته بود، همچنین در سال ۱۹۹۶ میلادی مطابق ۱۳۷۵ خورشیدی ملا محمد عمر به منظور مشروعیت

بخشیدن به رهبری اش و به عنوان کسی که مسئولیت الهی دارد تا مردم افغانستان را رهبری کند خرجه را از محل خودش بیرون آورده و به انبوه طالبان حاضر نشان داد.

شهر قندهار در وسط صحرا قرار دارد گرمای تابستانهای آن نفس گیر است، اما اطراف شهر را نهر های پر آب و زمینهای سر سبز و باغات میوه فرا گرفته است که حاصل از آن، انگور، خربوزه، شاه توت، انجیر، شفتالو و انار بدست می آید، و انار آن بر علاوه مصرف داخلی در سراسر هند، پاکستان و ایران مصرف داشته و مشهور است، تجاران قندهار از یک قرن پیش تجارت خود را با حمل میوه قندهار به دهلی و کلکته آغاز کرده اند و این تجاران کمک مالی عمده ای به طالبان برای تسلط بر کشور نمودند، باغ های میوه قندهار پیش از جنگ بایک سیستم منظم و یکپارچه آبیاری می شد، اما پس از شروع جنگ مجاهدین و نیرو های شوروی سابق، مزارع را چنان به صورت انبوه مین گذاری کردند که روستاییان بنا چار باغ ها شانرا ترک کرده و با پاکستان مهاجرت نمودند، قندهار یکی از پر (مین) ترین شهر های جهان به شمار میرود. مهاجرین به مزارع ویران شده شان بازگشتند به کشت خشکاش روی آوردند و بدین ترتیب منبع در آمد مهمی برای طالبان ایجاد کردند.

نهضت به اصطلاح مقاومت قندهار براساس تشکل قبیلہ ای درانی ها شکل گرفت، درقندهار مبارزه علیه روسیه بیشتریک جهاد قبیلہ ای به شمار می رفت که رهبری آنرا، رؤسای قبایل و علمای سنتی به عهده داشتند، نه یک جهاد ایدیولوژی به رهبری اسلام گرایان، احزاب هفتگانه مجاهدین مستقردرپشاورکه توسط پاکستان به رسمیت شناخته شده و سهمی از کمک ها را از طریق مجاری سیا دریافت می کردند، رهبری هیچ یک از احزاب هفتگانه با پشتونهای درانی نبود، در قندهار هر یک از احزاب پیروان خاص خود را داشت اما پرتطرفدارترین حزب در جنوب، حزبی است که مبتنی بر پیوند های قبیلہ ای باشد، مانند حرکت انقلاب اسلامی به رهبری مولوی محمد نبی محمدی و حزب اسلامی مولوی یونس خالص، این دو رهبر در محافل پشتون کاملاً شناخته شده بودند و هر کدام مدارس مذهبی خود را اداره میکردند. برای قوماندانان جنوب وفاداری حزبی بستگی به تأمین اسلحه و پول توسط رهبران احزاب در پشاور داشت، بر همین اساس ملا محمد عمر به حزب اسلامی یونس خالص پیوست، در حالیکه ملا محمد حسن عضو حرکت انقلاب بود، یکی دیگر از احزاب پر طرفدار محاذ ملی اسلامی به رهبری سید احمد گیلانی بود، حرکت انقلاب، ساختار منسجم حزبی نداشته و تنها بر اساس پیوند های متزلزل بین قوماندانان و سران قبایل شکل یافته بود، حزب اسلامی گلبدین حکمتیار ساختاری بسیار سازمان یافته، سری و شدیداً متمرکز داشت و کادرهایش را از میان پشتونهای باسواد شهری انتخاب می کرد، قیل از جنگ اسلام گرایان در جامعه جایگاه تعریف شده ای نداشتند، اما توسط پول و اسلحه، سیا، و با حمایت پاکستان نفوذ سیاسی فوق العاده ای یافتند، سنت گرایان اسلامی چنان در مقابل هم صف آرایی کردند که سر انجام رهبری سنتی در قندهار به کلی حذف شد و صحنه را برای موج جدید طالبان که به مراتب اسلام گراتر از آنان هستند خالی کرد که سابقه تاریخی خاص قندهار نیز در نبرد برای تسخیر آن تعیین کننده بوده است.

در باره اینکه چگونه ملا عمر توانست گروه کوچکی از طلاب را علیه قوماندانان خشن قندهار به حرکت در آورد، داستانهای زیادی بر سر زبانهاست، موق ترین آنها که اغلب نقل و قول می شود آن است که در بهار سال ۱۹۹۴ میلادی مطابق ۱۳۷۳ خورشیدی (زمانی که گروه های مجاهدین در کابل به جنگ خون و آتش مصروف بودند) ساکنان محله سنگسار برای شکایت از یک قوماندان نزد ملا عمر آمدند، آنها اظهار داشتند که یکی از قوماندانان دو دختر جوان را ربوده سرهایشان را تراشیده و پس از بردن در یک پایگاه نظامی مورد تجاوز قرار داده اند، ملا عمر باجمع آوری ۳۰ طالب که تنها ۱۶ میل تفنگ داشتند به پایگاه قوماندان مذکور حمله نموده و پس از آزاد کردن دختران، فرمانده را از لوله تانک حلق آویز کرد، طلاب در نتیجه این عملیات مقدار زیادی اسلحه و مهمات به دست آوردند، بعد ها ملا عمر اظهارداشت: ما علیه آن دسته از مسلمانها که گمراه شده بودند می جنگیدیم، چطور می توانستیم آرام بنشینیم، در حالی که مشاهده می کردیم علیه زنان و بیچارگان جنایت صورت می گیرد.

چند ماه بعد از این حادثه دو قوماندان دیگر در قندهار رو در روی هم قرار گرفتند، این بار موضوع اصلی پسری بود که هر یک از قوماندان خواهان او بودند، درجنگی که بین آنها در گرفت چند شهروند به قتل رسیدند، گروه ملا عمر پسر را، آزاد کرد و پس از آن مردم با اشتیاق از آنها تقاضا نمودند که در دیگرمشاجرات محلی نیز به کمک آنها بشتابند، اکنون ملا عمرچهره رابین هود را به خودگرفته بود که در مقابل قوماندانان زور گو به یاری مردم بیچاره می شتافت موقعیت ملا عمر به این دلیل بالا گرفت که هیچ پاداش و تأییدی از مردم که به کمک شان می شتافت تقاضا نمی کرد خواست او تنها یک چیز بود: اینکه برای ایجاد یک نظام کاملاً اسلامی از او پیروی کنند! در همین هنگام فرستادگان ملا عمر با اسماعیل خان در هرات و ربانی درکابل دیدار کردند، حکومت منزوی کابل علاقمند بود هر نیروی جدید پشتون و مخالف حکمتیار را که هنوز از گلوله باران کابل دست بر نداشته بود حمایت کند در این ملاقات ربانی قول داد طالبان را کمک مالی نماید، مشروط بر اینکه آنها با حکمتیار به مخالفت بر خیزند، طالبان که در مدارسی تحت سر پرستی مولانا فضل الرحمن مولوی تند رو و حزبش جمعیت العلماء اسلام درس خوانده بود نیروی نو ظهور طالبان را به قوای مسلح و آی اس آی پاکستان معرفی میدارد.

بتاریخ ۴ نوامبر ۱۹۹۴ میلادی مطابق ۱۳ عقرب ۱۳۷۳ خورشیدی، کاروان بزرگ تجارتي پاکستان متشکل از ۳۰ لاری به مقصد آسیای مرکزی از طریق سپین بولدک داخل ولایت قند هار شد ولی مورد تاراج گروه مسلح قرار گرفت و بعد گروهی دینی افغان داخل صحنه شدند و با حملات برق آسای نظامی اموال تاراج شده را دوباره بدست آوردند و از همان جا بود که پای شان در یک سلسله اقدامات اصلاحی داخل گردانیده شد، و بنام تحریک طالبان شهرت یافتند چنانچه آنان در ابتدا برای پاک کاری شاهرا، ها از پاتکها و محصول گیری های غیرقانونی و غیرشرعی، دزدی و چور و چپاول و دست درازی به مال و ناموس مردم داخل یک سلسله امور اصلاحی شدند، گفته شده که حملات طالبان در ولایاتی که تحت کنترل شان در آمده اند از طرف شب بوده، این امر در آن وقت برای گروه های که قدرت را در کابل بدست داشتند، زنگ خطری را به صدا در میآورد اینک مبادا آنها از حمایت قوای هوایی که با وسایل رادار، به آسانی کشف نشود برخوردار باشند، قوای که قسماً از بیرون مرزها کمک نظامی خواهد شد به قول خانم بینظیر بوتو که به خبر نگار بی بی سی اظهار داشته بود { گروه طالبان به کمک دولت های ایالات متحده امریکا، انگلستان و عربستان سعودی چند سال قبل در پاکستان ایجاد گردیده که چهره های اساسی را طالبان مدارس دینی از جمله مهاجران افغان تشکیل میدهد که بعداً گروپ فوق به نیروی طالبان مسلح مبدل گردید و رهبری آنها را رهبران سازمان بنیادگرای پاکستان (جمعیت العلماء) بدوش داشته و ..

سلاح طالبان از امریکا و انگلستان و پول از جانب سعودی اکمال میگردد .

از ورود و ظهور تحریک طالبان در صحنه استقبال کردند، زیرا گروهی که توانسته بودند در قندهار و قسمت هایی از جنوب، امنیت بر قرار نمایند، بر علاوه امریکایی ها فکر می کردند که طالبان سدی علیه منافع روسیه و ایران در منطقه بوده و زمینه را برای پاکستان آماده می سازد تا از طریق افغانستان به بازارهای پرمفعت و منابع عظیم نفت و گاز آسیای میانه راه یابد، مامورین امریکایی همچنین عقیده داشتند که گروه طالبان می توانند تولید و تجارت مواد مخدر، را قطع نمایند موضوعات دیگری که امریکا خواست از گروه طالبان حمایت نماید تعهدات این گروه به انجام رسانیدن یک سلسله تعهدات تجارتي و ساختمانی به نفع شرکت های نفتی بود، طالبان تعهد کردند اجازه دهند ساختمان و تمدید لوله های غول آسای نفت و گاز، از ترکمنستان از، راه افغانستان به پاکستان صورت گیرد، داوطلب عمده ساختمان این پروژه عظیم کمپنی های بزرگ نفت امریکایی یونیکال و دلتای عربستان بود که مشترکاً آنرا باید انجام می دادند، بقول برنت روبین، یک تحلیلگر اوضاع افغانستان، عمده ترین وظیفه گروه طالبان در ارتباط ساختمان لوله های نفت و گاز، برقراری امنیت در مسیر اعمار لوله ها بود، از اینرو بعد از بدست گرفتن عده از ولایات به سرعت و با قوای لوژستیکی فروان بسوی کابل یورش نمودند، پس از پنج روز جنگ خونین در اطراف کابل، سر انجام پایتخت افغانستان به تسخیر گروه طالبان، این ارتجاعی ترین گروه در میان مجاهدان در آمد، حکومت انتقالی ربانی - حکمتیار در آستانه سقوط کابل اعلام کرد که برای جلوگیری از خونریزی بیشتر قوای خود را از پایتخت بیرون می کشد.

در جریان این جنگ شدید بیش از چند هزار نفر کشته یازخمی شدند که اکثر آنها از اهالی بی دفاع شهر کابل بودند، قوای طالبان مجهز به جنگ افزار های مدرن و تقویت شده با ملیشای نظامی پاکستان ، نزدیک به یک هفته تمام شبانه روز این شهر ویران را زیر موشک باران گرفته، آنرا ویران تر کردند و امان از مردم کابل بردند، با ورود نیرو های این گروه به کابل، بخش بزرگی از اهالی شهر سراسیمه خانه و کاشیانه خود را ترک گفتند که در بیابانهای اطراف کابل شهر سرگردان بودند. پس از اینکه جنبشی به نام «طالبان» در پاییز ۱۳۷۳ از مرز «سپین بولدک» پیشروی سریع و غیرقابل انتظار خود را به سوی شهر مهم و استراتژیک قندهار، موطن سلاطین ۲۵۰ ساله افغانستان شروع نمود؛ حرکت آنها، ناظران و تحلیلگران داخلی و خارجی را ساخت دچار شگفتی ساخت. کمتر کسی می توانست تصور نماید که جنگهای دامنه دار داخلی در افغانستان که تاکنون تلفات و ویرانیهای بی شماری را به همراه داشته است (بدون اینکه تغییری در توازن قوا بین طرفهای درگیر به وجود آورده باشد)، روزی به دست یک گروه ناشناخته و نوپا به پایان خود نزدیک شود.

جنبش طالبان بر خلاف تصور تمامی محافل سیاسی جهان که همواره در پی راه حلهای شکست خورده «سیاسی» در این کشور بودند، بر روش نظامی گری پافشاری نموده و به دور از هیاهوی داخلی و بیرونی به لشکرکشی های خود در ولایات مختلف این کشور ادامه داد و پس از چهار سال جنگ و گریز، سرانجام توانست مهمترین پایگاههای احزاب جهادی را فتح نموده و حضور خود را در غرب (هرات)، شمال (مزار شریف و شیر غان) و مرکز (بامیان و هزارجات) و مهمتر از همه در کابل، پایتخت افغانستان تا حدودی تثبیت نماید. ظهور ناگهانی این گروه در معادلات سیاسی و نظامی افغانستان و موفقیت های نظامی آن در ۹۰ درصد از خاک این کشور، حدسها و احتمالات زیادی را درباره ماهیت، نیت و اهداف و روابط خارجی آنها به وجود آورده است. تحلیلگران سیاسی، مطالب فراوانی در زمینه ابعداد سیاسی این جنبش و پیامدهای احتمالی آن در منطقه، به بیان و قلم درآورده و احتمالات متعددی را در این خصوص ابراز داشته اند. و از طرف دیگر، افکار سخت گیرانه مذهبی جنبش طالبان که تحت عنوان «اجرای احکام شریعت» و تشکیل دولت ناب اسلامی به اجرا گذاشته می شود، تشویشهای بیشتری را در داخل کشور و منطقه باعث گردیده است.

اما علی‌رغم نگرانیهای به وجود آمده از ناحیه افکار سخت‌گیرانه و انعطاف‌ناپذیر رهبران این گروه که ریشه اصلی در نگرانیهای سیاسی ناشی از این جنبش به شمار می‌رود تحلیلها و ارزیابیهای کمتری در خصوص افکار و عقاید آنها به عمل آمده است. احتمالاً نوپایی این جنبش و نیز عدم استقرار کامل آن در افغانستان و شکل نگرفتن يك دولت آرمانی مورد نظر آنها که زمینه را برای اعمال سیاستهای واقعی جنبش فراهم سازد، سبب‌گردیده است تا افکار جنبش به روشنی برای همگان روشن نگردد و یا اینکه در خارج از مرزهای افغانستان، به خوبی انعکاس نیابد با وجود همه این ابهامات و محدودیتها، جا دارد که در خصوص تفکر سیاسی مذهبی جنبش طالبان توجه لازم به عمل آمده و زوایای فکری آنان به بحث و بررسی گرفته شود. مقاله حاضر با توجه به ضرورت ارزیابی مبانی فکری و اعتقادی جنبش طالبان که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است، هم خود را بر این مهم معطوف داشته و از ارزیابی ابعاد سیاسی و وابستگی‌های خارجی و سیاستهای کشورهای منطقه و جهان که احتمالاً در شکل‌گیری طالبان نقش داشته‌اند، چشم‌پوشی می‌کند.

ارزیابی ما از مبانی فکری جنبش طالبان بر دو محور تمرکز خواهد یافت: یکی محور مذهبی و دینی؛ دوم، محور قومی و قبیله‌ای؛ زیرا ما معتقدیم که سنتهای قبیله‌ای که طالبان از میان آن برخاسته، تاثیر قابل توجهی در تفسیر دینی طالبان از مذهب داشته‌است. اما از این نکته نباید غافل شد که دسترسی به منابع مورد نیاز، امری بسیار دشوار و بعضاً ناممکن بوده‌است؛ لذا نوشتار حاضر صرفاً گامی ابتدایی در این زمینه شمرده شده و انتظاری بیش از این نخواهد داشت. «تفکر» اصولاً پدیده‌ای و ناگهانی نیست که به دور از هر عامل دیگری ناگهانه به صورت جامع و مانع در نقطه‌ای به ظهور رسد و سپس به سرعت گسترش پیدا کرده و محیط اطرافش را تحت تاثیر جاذبه‌هایش قرار دهد. تفکر و اندیشه، جریانی است که طی يك دوران طولانی بر اثر فراهم شدن زمینه‌ها و شرایط اجتماعی و زمانی به تدریج انسجام حاصل نموده و شکوفایی می‌شود. ارزیابی هر جریان فکری، نیازمند مطالعه پیشینه تاریخی، شرایط اجتماعی و عوامل زمانی و مکانی متعلق به آن جریان فکری می‌باشد. بنابر این، اگر بخواهیم يك ارزیابی کوتاه از تفکر و مبانی فکری جنبش طالبان به دست دهیم، ابتدا ضروری است به بررسی اندیشه‌های رایج در محیط ظهور و انعقاد هسته اولیه طالبان پرداخته و ارتباط حال و گذشته طالبان و همفکران آن را با محافل فکری و آموزشی آنان و نیز زمینه‌ها و شرایط زمانی و مکانی ذی‌دخل در تاثیرپذیری فکری آنها را بازگو نماییم و پس از ارزیابی کوتاه از بستر فکری طالبان، به بررسی اصل تاثیرپذیری فکری و مبانی تفکر آن، که محصول شرایط و عوامل نامبرده می‌باشد، بپردازیم. در این بخش از این مقاله، مطالب مایه‌امون همین دو محور مطرح خواهد شد.

جنبش طالبان، جنبشی است تشکیل‌یافته از علما و طلاب مدارس دینی افغانی که عمدتاً در پاکستان تحصیل کرده‌اند. تعداد این محصلین علوم دینی که در دو دهه اخیر در داخل شهرهای پاکستان و اردوگاههای متعلق به مهاجرین در دوایلت «بلوچستان» و «سرحد» مشغول فراگیری علوم قرآنی و حدیثی بوده‌اند، به هزاران نفر می‌رسد. پس از کودتای سال ۱۳۵۷ در افغانستان و اشغال این کشور به وسیله ارتش اتحاد شوروی سابق در زمستان سال ۱۳۵۸، صدها هزار شهروند افغانی از شهرها و روستاهایشان به جانب پاکستان مهاجرت کردند. این مهاجرین، اکثراً در داخل اردوگاههایی که از طرف دولت پاکستان و سازمان ملل با حمایت‌های وسیع مالی کشورهای غربی و عربی تاسیس شده بود، اسکان داده شدند. نسل جدید این مهاجرین که در اردوگاهها و یا شهرهای پاکستان نشو و نما یافته بود، به راحتی جذب مدارس دینی موجود در این کشور گردیده و در آنجا مشغول فراگیری علوم دینی گردیدند. گرایش نسل جدید خانواده‌های مهاجرین به مدارس علوم دینی، دلایل ایدئولوژیکی و اجتماعی متعددی داشت. مدارس و دانشگاههای دولتی افغانستان به دلیل گرایشهای فکری و انحرافی، خاطره ناخوشایندی در میان شهروندان این کشور از خود به یادگار گذاشته بود؛ خصوصاً پس از تسلط چپ‌پر افغانستان، مدارس دولتی، نمادی از اندیشه‌های چپی و ضد دینی شناخته می‌شد.

از طرف دیگر، در صفوف مجاهدین و مبارزین، حضور گسترده و بسیار فعال علما و طلاب جوان که در دفاع از دین و وطن و استقلال کشور، دوشادوش سایر مردم به جهاد اشتغال داشتند، جلب توجه می‌نمود، اینان، علما و طلابی انقلابی بودند که اکثراً نقش پیشاهنگی قیام و مبارزه را نیز دارا بودند. از يك سو، حاکمیت فضای ایدئولوژیکی بر ملت به ویژه بر مجاهدین و پیشاهنگ شدن روحانیت در هدایت نهضت، نقش مدارس دینی و تحصیل‌یافتگان آن را در سطح جامعه به شدت افزایش داده و از طرف دیگر، هجوم گسترده مهاجرین به پاکستان، محدودیتهای فراوانی را در زمینه مدارس جدید داخل اردوگاهها ایجاد نمود؛ به طوری که امکانات محدود این مدارس جدید، توان پوشش دادن کامل نوجوانان و جوانان مهاجر را دارا نبود. این در حالی بود که مدارس دینی با کمترین امکانات خویش، می‌توانست بیش از ظرفیت واقعی خود، طلبه و دانش‌آموز دینی جذب نماید. احزاب تندرو اسلامی پاکستان؛ مانند: جمعیه العلماء اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث، تحت تاثیر انگیزه‌های دینی و نژادی (پشتون‌گرایی) به کمک مهاجرین افغانی‌شناخته و مدارس و مراکز آموزشی متعددی برای فرزندان آنها تاسیس نمودند و یا اینکه آنها را در مدارس وابسته به خود، در شهرهای مختلف پاکستان جذب کردند. «دهها مدرسه که به وسیله جمعیه العلماء پاکستان (احتمالاً جمعیه العلماء اسلام نه پاکستان) بنیادگذاری شده بود، جوانان افغان را به خود جذب کردند. افغانها نیز از اینکه مدارس فوق الذکر، مجانی بوده و در آن، قرآن کریم و مسایل دینی تدریس می‌شد، به این مدارس پیوستند.»

بنابر این، اولین آموزه‌های فکری طالبان در این مدارس انجام گرفت و طالبان نیز شدیداً تحت تاثیر مواد آموزشی آنها واقع شدند. قبل از شروع به هر نوع بررسی در خصوص چگونگی ارتباط طالبان با این مدارس و نیز نقش مدارس نامبرده در تربیت فکری طالبان لازم می‌نماید تحلیلی کوتاه از جریانهای فکری اسلامی در کشور پاکستان به عمل آورده و جایگاه جمعیه‌العلمای اسلام و جناح فکری مربوط به آن را در میان سایر جریانهای اسلامی مطرح در این کشور، روشن سازیم. در يك تقسیم بندی کلی و عمومی، می‌توان سه جریان فکری اسلامی عمده را در این کشور ملاحظه نمود که منشأ اولیه تمامی آنها، در تفکر اسلامی به هند بزرگ (قبل از تجزیه به هند، پاکستان و بنگلادش) برمی‌گردد. جریان اول، جریان بنیادگرایی افراطی است که ریشه در افکار و اندیشه‌های شاهولی‌الله دهلوی (۱۷۰۳ - ۱۷۶۲) دارد.

نهضت‌شاه ولی‌الله، در آغاز يك نهضت فکری فرهنگی بود که اصلاح افکار دینی و خرافات زدایی را از زندگی جامعه مسلمانان هند، هدف اساسی خود قرار داده بود «اما پس از او، پسرش شاه عبدالعزیز (۱۷۴۶ - ۱۸۲۴) و نوه‌اش، شاه اسماعیل (۱۷۸۱ - ۱۸۳۱)، آن را به يك جنبش اجتماعی سیاسی تبدیل کرده و علیه سلطه انگلستان موضع گرفتند.» در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، یکی از علمای برجسته پیرو نهضت شاهولی‌الله، به نام محمد قاسم نانوتوی در سال ۱۲۸۴ هـ (۱۸۶۷ م) مدرسه معروف «دیوبند» را در قصبه‌ای به همین نام، در ایالت اتارپرادیش هند بنیانگذاری کرد. مدرسه «دیوبندی» به تدریج تبدیل به يك مکتب فکری ویژه‌ای گشت که تا امروز، به افراد تحصیل کرده در آنجا و یا وابسته به طرز تفکر آن عنوان «دیوبندی» اطلاق می‌شود. «بنیان‌گذاران این مدرسه، حنفیانی سخت‌گیر و دقیق بودند و در مبادی تعلیم و جزم‌اندیشی، بر عقاید و مذاهب کلامی اشعریه و ماتریدییه مشی می‌کردند... مدرسه آنها، تجدید حیات علوم کلامی در هند مسلمان را وجهه «همت خودقرارداد و دانشهای جدید را از مواد درسی خود حذف کرد.» مکتب دیوبندی پس از اینکه رنگ سیاسی نیز پیدا نمود، علمای وابسته به آن با همکاری تعدادی از علمای وابسته به جناحهای دیگر، گروه «جمعیه‌العلمای هند» را در سال ۱۹۱۹ به وجود آوردند. پس از تجزیه هند و به وجود آمدن پاکستان، شاخه‌ان شعبی آن، تحت عنوان «جمعیه‌العلمای اسلام، فعالیت‌های خود را در پاکستان فعلی ادامه داد.» «جمعیه‌العلمای اسلام» به رهبری مؤسس جدید خود، مولانا بشیر احمد عثمانی به حزب سیاسی مذهبی دیوبندی‌ها تبدیل شد. این حزب، امروز به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم گردیده است. رهبری جناح اکثریت را مولانا فضل‌الرحمان و رهبری جناح اقلیت را مولانا سمیع الحق به عهده دارد. این دو رهبر، هر دو متعلق به گروه قومی پشتون هستند و از لحاظ فکری، طرفداران سرسخت قرآن و سنت و سیره خلفا و صحابه و معتقد به نظریات علمای سلف و مخالف با اجتهاد و تجدد به شمار می‌روند. روابط این دو رهبر «پشتون تبار دیوبندی» با گروه طالبان بسیار عمیق و ریشه‌دار است که بعداً پیرامون آن توضیح بیشتر خواهیم داد. دومین جریان فکری در پاکستان، جریان مولانا ابو الاعلی مودودی (۱۹۰۳ - ۱۹۷۹) است که با اندک‌تسامح می‌توان آن را جریان «اخوانی» در این کشور نامید. مولانا مودودی علی‌رغم اینکه شخصیتی بنیادگرا و تا حدودی متاثر از افکار اصلاحی شاه ولی‌الله دهلوی در قرن هیجدهم میلادی است؛ اما با وجود این، میان اندیشه و روش سیاسی او با جمعیه‌العلمای اسلام تفاوت زیادی مشاهده می‌شود. مودودی معتقد به برخورد نقادانه با تاریخ صدر اسلام بوده و در باره نوع حکومت اسلامی، از «جمهوری الهی» (تئوکراسی جمهوری) نام برده است. مودودی در کنار تفکر سلفی‌گری، از نوعی پذیرش روشهای معاصر در نظام سیاسی غافل نمی‌باشد. او به نظام چند حزبی و انتخابات آزاد اعتقاد کامل داشته و استفاده از شیوه‌های دولت‌داری مدرن را در حکومت دینی تجویز می‌نمود و می‌گفت: «تشخیص دادن افراد مورد اطمینان در محیط ما، با آن راهی که مسلمانان اولیه اسلام می‌پیمودند، امکان ندارد...»

بنابر این، باید طبق مقتضیات زمان خود، راههایی را به کار بریم...» مودودی در سال ۱۹۴۱ میلادی گروه «جماعت اسلامی پاکستان» را بنیانگذاری نمود. این حزب، امروز بزرگترین حزب اسلامی در پاکستان به شمار می‌آید. رهبری کنونی «جماعت اسلامی» را قاضی حسین احمد به عهده دارد.

قاضی حسین احمد طرفدار وحدت اسلامی و مبارزه با نفوذ فرهنگ غربی است؛ اما روش مبارزاتی او کاملاً مسالمت‌آمیز و غیرانقلابی بوده و تحول فکری فرهنگی را قبل از هر نوع تحولی در نظام سیاسی، لازم و ضروری می‌شمارد. «جماعت اسلامی» در دوران جهادافغانستان از جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی و حزب اسلامی حکمتیار قویاً حمایت می‌نمود.

سومین جریان اسلامی در پاکستان جریان سر سید احمدخان (۱۸۱۷ - ۱۸۹۸) است. سید احمدخان الگوی مسلمان لیبرال در محافل روشنفکری پاکستان شناخته شده است. او معتقد به مراجعه مستقیم و بدون واسطه به قرآن به عنوان بهترین راه شناخت دین بوده و نقش «سنت» و «اجماع» را در منبع‌شناسی دین مورد تردید قرار می‌داد. سید احمدخان تحت‌تاثیر مکتب عقل‌گرایی و فلسفه طبیعی قرن نوزدهم اروپا قرار داشت و قرآن را تفسیر علمی می‌نمود. مهمترین ویژگی در تفکر احمدخان، گرایش او به نوگرایی غرب بود. گرایش غربی گرایانه سید احمدخان، انگیزه خصومت مسلمانان سنت‌گرا با او گردید و سرانجام او را متهم به ارتداد و انحراف از دین نمودند. مسلمانان روشنفکر دانشگاهی و تا حدودی «مسلم لیگ» (اگر آن را يك حزب صرفاً ملی ندانیم) از هواداران جریان سوم به شمار می‌روند.

این سه جریان فکری همان طوری که اشاره گردید، هر یک به نحوی ریشه در افکار علمای مسلمان هند در دوران حاکمیت بریتانیا داشت که عمدتاً به افکار شاه ولی الله برمیگشت؛ اندیشه‌های اصلاحی شاه ولی الله، منشا پیدایش گرایشهای متعدد و مختلف در شبه قاره شد. اما آنچه پایه واقعی اندیشه دینی شاه ولی الله را تشکیل می‌داد، سلفی‌گری یا بنیادگرایی از نوع مشابه هابیت بود؛ تا آنجا که دولت استعماری بریتانیا او را متهم به هابیت کرد. این سه جریان فکری اسلامی به طور کل، اکثریت عمده مسلمانان پاکستان را در برمیگیرند و از لحاظ صنفی، دربرگیرنده اصناف حوزوی، دانشگاهی و بازاری هر سه می‌باشد. اما با وجود این تقسیم بندی سه‌گانه از جریانهای فکری اسلامی در این کشور که جنبه عمومی داشت، تقسیم‌بندی دیگری نیز وجود دارد که مربوط به مدارس دینی و علما و روحانیون مذهبی می‌شود. شهرت و رسمیت تقسیم بندی دوم در خصوص محافل حوزوی و مذهبی، بسیار قابل توجه می‌باشد.

در این تقسیم بندی اخیر، اکثر مدارس و علمای دینی سنتی، از لحاظ گرایشهای کلامی و فقهی به دو گروه عمده و مهم تقسیم می‌شوند، گروه «دیوبندی» و گروه «بریلوی». این دو گروه، نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی (در چارچوب فقه حنفی) است که هر یک به تدریج دارای حزب سیاسی مستقلی نیز گردیدند. دیوبندیها از نظر اعتقادی، شباهت کلی به هابیت پیدا کرده‌اند. آنها مانند هابیت، در برابر سایر فرقه‌های اسلامی، حساسیت زیادی نشان داده و از «توحید و شرک» تفسیر ویژه‌ای ارائه می‌دهند؛ اما بریلویها حالت انعطاف‌پذیری بیشتری داشته و از «توحید و شرک» هیچ‌گاه تفسیر سخت‌گیرانه مغایر با مشهور ارائه نمی‌دهند. بریلویها تا حدودی، گرایشهای صوفیانه دارند. و در اعتقاد به «اولیاء الله» نزدیک به کلام شیعی می‌اندیشند.

مؤسس مکتب بریلوی، شخصی به نام احمد رضاخان بریلوی (۱۸۵۶ - ۱۹۲۱) بود. «مکتب بریلوی در واکنش نسبت به جنبش محمد بن عبدالوهاب و در مخالفت با عقاید دینی شاه ولی الله، شاه اسماعیل و علمای دیوبندی پدیدار شد. نماینده سیاسی این مکتب در پاکستان، گروه «جمعیة العلمای پاکستان» به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی می‌باشد. مکتب «دیوبندی» در پاکستان کنونی، نماینده «دین رسمی» به‌شمار می‌آید و دارای اکثریت در میان مسلمانان اهل سنت است. طرفداران دیوبندی در این کشور، همواره در حال افزایش بوده‌است؛ به ویژه در دو دهه اخیر، رشد دیوبندیها به دلیل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه‌گذاری‌های وسیع عربستان و همچنین حمایت‌های دولت ضیاءالحق و جناح او از آنها، سرعت بیشتری یافته است. عمده‌ترین گروه‌های وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از:

«جمعیة العلمای اسلام»، «سپاه صحابه» و جمعیت «اهل حدیث». این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح در این است که «جمعیة العلمای اسلام» به رهبری فضل الرحمان و سمیع الحق، به صورت یک حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور گردیده‌است؛ در صورتی که «سپاه صحابه» و «اهل حدیث» به ترتیب به فعالیت‌های نظامی و فرهنگی روآورده‌اند. هماهنگی داخلی این سه گروه در مبارزه علیه مخالفانشان بسیار قابل توجه می‌باشد.

جنبش طالبان با هر سه گروه نامبرده ارتباط تنگاتنگی دارد و از حمایت‌های معنوی و مادی و حتی انسانی همه آنها در این چند سال برخوردار بوده است. در عین حال، این ارتباط با «جمعیة العلمای اسلام» به دلیل عوامل فرهنگی، زبانی و نژادی و نیز تجربه سیاسی در عمل بیش از دو گروه دیگر بوده و هست. مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق، هر دو پشتون تبار بوده و در ایالت‌های بلوچستان و سرحد که موطن اصلی پشتون‌های پاکستان به‌شمار می‌آید، دارای نفوذ فوق العاده‌ای هستند. طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. قبل از تجزیه هند و به وجود آمدن کشوری به نام پاکستان در سال ۱۹۴۷، اکثر طلاب اهل سنت افغانستان برای ادامه تحصیل به مدارس دیوبندی در هند می‌رفتند.

عزیز احمد هندی در این باره چنین می‌گوید: «از سرتاسر هند و از جنوب آفریقا، مالایا، آسیای مرکزی و ایران به خصوص افغانستان محصلینی به دیوبند آمدند.» در دوران مولانا محمود الحسن (۱۸۵۰ - ۱۹۲۱) که یکی از برجسته‌ترین علمای نسل دوم مکتب دیوبندی به‌شمار می‌آید، مدارس دینی زیادی با تفکر دیوبندی در ایالت سرحد پاکستان، تاسیس شد. همزمان با این دوره، مدارس متعلق به اهل حدیث (جناح دیگر وابسته به دیوبند) نیز در ایالت سرحد شمال غربی بر فعالیت‌های خود افزودند «و مدارس را در اترک، اکوره در دره کتر...

ایجاد کردند.» پس از به وجود آمدن کشور پاکستان، بیشترین طلاب اهل سنت افغانستان، مسیر خود را از هندیه ایالت سرحد شمال غربی پاکستان تغییر دادند. ایالت‌های جنوبی و شرقی افغانستان عمدتاً با مدارس ایالت سرحد پاکستان ارتباط برقرار کرد؛ در حالی که ولایات جنوب غربی و غربی این کشور با مدارس ایالت بلوچستان پاکستان ارتباط برقرار نمود. نفوذ فرهنگی مدارس پاکستان در افغانستان، از این زمان به بعد کاملاً محسوس است. آثار علمای بزرگ دیوبندی از عربی و اردو به پشتو ترجمه گردیده و در افغانستان به چاپ می‌رسید. عزیز الرحمان سیفی از مترجمین معروف آثار سلیمان ندوی و شبلی نعمانی، نقش مهمی در این امر داشته و ترجمه‌های او در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به وسیله «پشتو توله» در کابل انتشار یافت.

رگه‌های تفکر دیوبندی از این زمان به تدریج وارد افغانستان گردید؛ اما بیگانگی آن با دین رسمی افغانستان، مانع از مقبولیت آن در سطح وسیع می‌گردید. آلیور و محقق و کارشناس غربی مسائل افغانستان در باره نفوذ تفکر دیوبندی در

این کشور در قبل از انقلاب چنین می‌نویسد: «بعد از تجزیه هند در سال ۱۹۴۷، بسیاری از طلاب افغانی به مدارس که در نزدیک آنها در ایالت سرحد شمال غربی ایجاد شده بود، رفتند. آنها عمدتاً پشتون و بعضاً نورستانی و بدخشانی بودند. برخی از آنان به ایدیولوژی اهل حدیث گرویدند و هنگام بازگشت به افغانستان، در مقابل تصوف و مذهب حنفی مبارزه کردند. مثلاً زیارت‌های محلی را تخریب می‌نمودند. حنفی‌ها معمولاً آنها را «وهابی» می‌نامیدند؛ لکن آنها، خود را سلفی می‌خواندند.» ارتباط فکری بین طلاب و علمای افغانستان از یک طرف و مدارس تحت نفوذ مکتب دیوبندی در پاکستان از طرف دیگر، در طول دهه‌های گذشته کم و بیش برقرار بوده است. این ارتباط، تا قبل از دوران جهاد افغانستان، حالت طبیعی و آرامی داشت؛ اما پس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شده و روند شتاب‌آلودی به خود گرفت.

شتاب این روند زمانی بیشتر محسوس گردید که پاکستان و عربستان تصمیم گرفتند به جای حمایت از احزاب میانه‌رو اسلامی در قضیه افغانستان، از احزاب تندرو اسلامی حمایت به عمل آورند. پس از همین مساله بود که جمعیتهای علمای اسلام و اهل حدیث با پشتوانه مالی و سیاسی قوی، طرح‌های بنیادی و درازمدتی را برای مهاجرین و مجاهدین افغانی روی دست گرفته و با حوصله‌مندی تمام، برای اجرای کامل آن وارد عمل شدند. «اهل حدیث» با حمایت‌های مالی و فکری مؤسسات خیریه عربستان، علاوه بر توسعه برنامه‌های فرهنگی و آموزشی خود در داخل پاکستان، و در ولایت‌های شرقی افغانستان نیز وارد فعالیت گردید.

هواداران افغانی اهل حدیث در ولایت‌های کتر و بدخشان و مناطق نورستان شمالی، «امارت‌هایی» به سبک دولت وهابی عربستان تاسیس نمودند. مولوی فضل که ابتدا در دیوبند و سپس در اکوهر (ایالت سرحد پاکستان) تحصیل کرده بود، پس از بازگشت در منطقه اصلی خود، بارگ مثل، «دولت اسلامی افغانستان» را تاسیس کرده و قبیله کاتی را به وهابیت سوق داد. یکی از شاگردان مولوی فضل به نام مولوی شریقی (sharigi) امارت وهابی خود را در اطراف ارگو در استان بدخشان ایجاد کرد، و در «کتر» مولوی جمیل الرحمان تحصیل کرده مدرسه ثلاثین پیشاور، دولت «وهابی» را در دره پیچ بنیان نهاد. این افراد، همزمان با فعالیت‌های نظامی سیاسی به فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی نیز اشتغال داشتند؛ اما رقابت‌های سیاسی با دیگر فرماندهان محلی که وابسته به احزاب دیگر مجاهدین بودند، مجال زیادی به این مولویها نداد و سرانجام دونفر اخیر به قتل رسیدند.

«جمعیتهای علمای اسلام» شاخه فضل الرحمان نیز در طول دوره جهاد و دهه پس از آن، دام‌های گسترده‌ای را در ایالت بلوچستان و سرحد برای شکار نسل جوان مهاجرین گسترانیده بود. جمعیتهای علمای اسلام در طول سال‌های جهاد، رابطه نزدیکی با مجاهدین به ویژه «حرکت انقلاب اسلامی» مولوی محمد بنی محمدی و قوم درانی در ولایات قندهار و هلمند داشته است. این حزب از لحاظ فکری، شاخه «جمعیت طلبای حرکت انقلاب اسلامی» را که در بلوچستان مرکزیت داشت، تغذیه می‌کرد. طلاب وابسته به حرکت انقلاب اسلامی و متأثر از تفکر دیوبندی، در سخت‌گیری بر حفظ ظواهر اسلامی و مخالفت با وسایل صوتی در جبهه‌های مجاهدین در دوران جهاد شهرت داشته و با هر نوع تمایلات غیر شرعی شدیداً مقابله می‌نمودند.

رفتار خشونت‌آمیز و سخت‌گیرانه طالبان و حرکت انقلاب اسلامی در برخی مناطق افغانستان در زمان جهاد زبانزد همگان بود. اما آنچه سرانجام از طالبان و حامی پاکستانی آنان، «جمعیتهای علمای» چهره‌ای قهرمان و ناجی به تصویر کشید، تحولاتی بود که پس از سال ۱۳۷۳ در صحنه نظامی سیاسی افغانستان نمایان گشت. در این تحولات «جمعیتهای علمای» از لحاظ فکری و ایدیولوژیکی و حتی عملی نقش کلیدی در بسیج طالبان به عهده داشته و دارد؛ زیرا «جمعیتهای علمای اسلام» نقش مؤثری را در زمینه تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان، تحت نام عقیده و مذهب، ایفا کرد.

مشترکات فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله‌ای سبب جذب جوانان افغانی در مدارس جمعیتهای علمای اسلام شد، که در نتیجه، عامل گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه‌های دیوبندی جمعیتهای علمای اسلام نیز گردید. «طالبان که بینش وسیع نداشته، از قراء و قصبات، راساب مدارس جمعیتهای علمای اسلام پیوسته‌اند و یکباره، به مریدان بلاقید دیوبندیها مبدل گشتند. لذا تعبیر سخت‌گیرانه طالبان از اسلام و تعصب دیوانه‌وار آنها در برابر زنان که با عنعنات قوم‌پشتون نیز هماهنگی دارد، از آنجا ناشی شده است.» به طور کلی، مدارس که متعلق به جناح دیوبندی در پاکستان بوده و طالب‌دینی را در آنها بر اساس آموزه‌های دیوبندی آموزش می‌دهند، بعضاً قرار ذیل هستند: دارالعلوم حقانیه اکوهر ختک در ایالت سرحد، مدرسه اشرفیه در لاهور، جامعه بنوری تاون و دارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندو الله یارخان در سند، جامعه مدینه در لاهور، مدرسه خیر المدارس مولتان و چندین مدرسه مهم دیگر در کونته بلوچستان. با توجه به مطالبی که پیرامون منابع تاثیرگذار بر اندیشه طالبان و زمینه و بستر آموزش و پرورش آنان بیان داشتیم سیر تفکر دینی طالبان نیز تا حدودی روشن خواهد شد.

تفکر دینی طالبان در حقیقت همان تفکر دیوبندی است که نسخه بدل «وهابی‌گری» در شبه قاره هند به شمار می‌رود. جهت روشن شدن بهتر مبانی فکری طالبان و دیوبندی، چند محور را در اندیشه آنان مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. مهمترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و سایر گروه‌های بنیادگرای افراطی از جمله طالبان، احیای اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی‌الله هندی سر سلسله نهضت‌بیداری اسلامی در شبه قاره که مکتب بنیادگرای دیوبندی نیز متأثر از افکار اوست، احیای خلافت اسلامی را رکن اساسی در اسلامی شدن جامعه دانسته است. شاه ولی‌الله

مانند اکثر دانشمندان اهل سنت، شیوه ایجاد خلافت اسلامی را در چهارمورد خلاصه می‌کند: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب و غلبه جالب اینجاست که شاه ولی‌الله یکی از ویژگیهای خلیفه را «شرافت نسبی و قومی» دانسته که این امر با تفکر امروزی طالبان که خود را منتسب به یک گروه قومی برتر (پشتون) می‌داند، کاملاً سازگاری دارد. طالبان با توسل به این ویژگی خلیفه، نه تنها حق خلافت را شایسته انحصاری مردم پشتون می‌داند که از میان پشتون‌ها نیز تنها قوم «درانی» را قوم برگزیده این مقام قلمداد می‌نماید. طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، قبل از دستیابی به هر نوع پیروزی قاطع در افغانستان، عجلانه خلیفه دولت احتمالی آینده خود را در قندهار تعیین نموده و بالگویی از ابوالکلام آزاد تئوریسین جمعیه‌العلمای هند تئوری «امارت اسلامی» را در افغانستان به اجرا گذاشت. تئوری «امارت اسلامی» که با تئوری لافت‌سازگاری کامل دارد، اولین بار در تاریخ معاصر شبه قاره هند به وسیله ابوالکلام آزاد و جمعیه‌العلمای هند پیشنهاد گردیده و در دوره جهاد، گروه‌های وهابی گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی استانهای شرقی و جنوب‌شرقی کشور تجربه نمودند و هم‌اکنون، طالبان نیز که از اعقاب فکری جمعیه‌العلمای هند به شمار می‌روند، این طرح را در افغانستان پیاده می‌نمایند. در تئوری «خلافت» و «امارت» آن طوری که طالبان آن را می‌خواهد، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی از سران قبایل و نخبگان دینی تحت عنوان اهل حل و عقد گرد هم‌آمده و فردی را برای این پست نامزد می‌نمایند و آنگاه تمام اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیر المؤمنین منتقل خواهد شد. طالبان به وضوح اعلام کرده است که «در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد؛ چون انتخابات یک تقلید غیر اسلامی است.» مخالفت با مفاسد فرهنگ تمدن غربی در کل، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروه‌های اسلامی است؛ اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه گروه‌های اسلامی جدا می‌سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آنهاست. گروه‌های دیگر اسلامی مانند اخوانیها با دید نقادانه به تمدن غربی نگریسته و ضمن رد جنبه‌های منفی آن، از پذیرش جنبه‌های مثبت آن استقبال می‌نمایند؛ در صورتی که طالبان و مکتب دیوبندی و وهابی در اوایل کار با هر نوع دستاورد تمدن غربی به مخالفت برخاسته و سپس به تدریج به سوی محافظه کاری تمایل پیدامی‌کنند. برخورد غیر نقادانه، چه در امر پذیرش و یا نفی فرهنگ غربی، مشکلات بیشماری را به همراه دارد. مخالفت تعصب‌آمیز طالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری، لباس فرنگی، سینما و امثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه‌جویی آنان با مظاهر تمدن غربی است؛

چه اینکه تلویزیون و سینما در نزد طالبان از «ابزار شیطانی» به حساب آمده و در ردیف آلات لهو و لعب که مشروعیتی در دین ندارد، قرار می‌گیرد. وزیر امر به معروف و نهی از منکر طالبان در مردادماه سال گذشته در باره اقداماتش در خصوص جمع‌آوری دستگاه‌های تلویزیون از شهر کابل گفت: «ظرف دوروز گذشته، از فروشگاه‌های نقاط مختلف شهر بیش از یکصد دستگاه تلویزیون مصادره شده است» او گفت «دستگاه‌های مصادره شده سوزانده و یا منهدم می‌شود» مخالفت طالبان با ابزار تصویری تا آنجا شدت و جدیت یافته است که امیرخان متقی، وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان می‌گوید: «پس از این، مردم عکسها و آلبومها را در خانه‌های خود نگهداری نکنند؛ زیرا این مساله با اسلام در تضاد است» به نظر می‌رسد که طالبان در امر مبارزه با مظاهر تمدن غربی، دچار نوعی تناقض گردیده است؛ چرا که آنها از یک طرف مخالفت آشکار خود را با مظاهر فرهنگ و تمدن غربی ابراز می‌دارند و از طرف دیگر، به طور وسیع در فعالیتهای روزانه خود عملاً از آنها سود می‌جویند. یکی از پیچیدگیهای اساسی در بینش طالبان به طور اخص و بنیادگرایی افراطی به طور اعم، روح تعبد گرایی و داست‌بخشی نسبت به دستاوردهای کلامی و فقهی پیشینیان می‌باشد.

بنیادگرایی افراطی، دوران صدر اسلام و میانه را دوره طلایی و مصون از هر نوع خطا تلقی نموده و راجع به تفاسیر و تالیلهای دینی این دوره، اعتقاد جزم‌گرایانه دارد. اجتهاد و استنباط تازه، در این مکتب جایگاهی ندارد و مردم عموماً موظف به پیروی نقادانه از کلمات و گفتار علمای سلف می‌باشند. برداشت صرفاً تقلیدگرایانه اینها از دین، سبب بدبینی و حتی دشمنی آنان با الگوهای زندگی رایج در دنیای معاصر جهان اسلام گردیده است.

تنها الگوی مطلوب در نزد بنیادگرایان افراطی، الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه اسلامی می‌باشد و رفتار خشک و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش‌شان نسبت به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین روح سلفی‌گری آنها دارد که با ضروریات زندگی کنونی کاملاً بیگانه است. همچنین تفسیر آنان از مفاهیمی مانند «توحید و شرک» که بنیاد اندیشه کلامی بنیادگرایی افراطی را تشکیل می‌دهد، در مغایرت آشکار با تفاسیر رایج آن مفاهیم در نزد سایر مکاتب اسلامی است. شاه ولی‌الله هندی، رهبر فکری بنیادگرایی افراطی در شبه قاره، دایره «توحید» را تا آنجا تنگ می‌نماید که حتی هر نوع استمساک ظاهری به وسایل دیگر را که در راستای قدرت الهی در نظر گرفته شده باشد، شرک به شمار می‌آورد.

از دیدگاه این دانشمند هندی، نذر کردن برای ائمه و سوگند یاد نمودن به اسامی آنان و نیز نامگذاری فرزندان به اسامی‌ای مانند «عبدالشمس» و غیره، از مصادیق شرک به شمار می‌آید. جلوه‌های همین نوع طرز تفکر، در سران طالبان نیز مشهود است. طالبان با تفسیر سخت‌گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی افراد را تحت نظارت دقیق مامورین خود گرفته و از «بلندی موی سر» تا «کوتاهی موی صورت» و از حمام عمومی تا تردد زن در محیط بیرون از منزل، عموماً تحت ضوابط و مقررات حکومتی آنها درآمده است. و همچنین در مساله اعتقاد به

توحید و مبارزه بامظاهر شرک، تا آنجا شدت عمل به خرج داده که حتی نگهداری عکس و اسباب‌بازی کودکان در منزل را مغایر با عقاید توحیدی اسلام اعلام کرده است.

بنیادگرایی افراطی از نوع وهابی، با توسل به حربه «تکفیر»، به مبارزه با تمامی مذاهب و فرق اسلامی غیر از خود رفته و به جز خویشتن، سایر گروه‌ها را یکسره بر باطل و حتی کافر می‌پندارد. مکتب دیوبندی در پاکستان، جناح فکری رقیب خود «بریلوی» را که حلقه دیگری از سنیان حنفی مسلک است، کافر قلمداد نموده و مخالفت با آن را از وظایف شرعی خود می‌پنداشت؛ چنانکه «سپاه صحابه» در اوان ظهورش، مبارزه با بریلویها و شیعیان را در کنار هم، از اهداف اصلی خود قرار داده بود؛ اما پس از سیاسی شدن گروه مذکور، شیعیان به عنوان تنها دشمن اصلی برای آنها مطرح گردید. دشمنی با شیعه در تاریخ مکتب دیوبندی سابقه دیرینه‌ای دارد. شاه ولی‌الله دهلوی در قرن هجدهم میلادی، پیرامون مذهب شیعه چنین ارزیابی داشت:

«و از ذریعت حضرت مرتضی سه فرقه ضاله برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبود. از آن جمله شیعه امامیه که نزدیک ایشان قرآن به نقل ثقات ثابت نیست... و در ختم نبوت زندقه پیش گرفته...». فرزند شاه ولی‌الله، شاه عبدالعزیز در ادامه راه پدر، کتابی به نام «تحفه اثنا عشریه» در رد مذهب شیعه امامیه به تحریر درآورد. نامبرده در این کتاب، راجع به پیدایش مذهب شیعه چنین قلم زده است: «شیعه به وسیله عبدالله بن سبا یهودی در دوران خلیفه سوم و چهارم به وجود آمد و شیعه بر اثر وسوسه این شیطان لعین، چهار فرقه شد.»

جنبش طالبان در افغانستان نیز دارای چنین تفکر ضد شیعی می‌باشد. طالبان پس از تصرف شهر مزار شریف در سال ۱۳۷۷، دستور قتل عام وسیع شیعیان را صادر کرده و نظامیان آن، گروه گروه شیعیان را به عنوان «رافضی» و «کافر» به خاک و خون کشیدند. افراد طالبان که در جنگ اول مزار شریف (۱۳۷۶) به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی درآمده بودند، آشکارا از «وجوب جهاد» علیه ازبک‌های سخن بر زبان آورده و کشته شدن در مقابل «جبهه متحد» را «شهادت» در راه خدا می‌دانستند. دشمنی طالبان با ایران نیز ریشه در همین باور نادرست آنها دارد؛ چنانکه همفکران آنها (دیوبندیها) در پاکستان، خصومت آشکارشان را با ایران شیعی از کسی مخفی نمی‌دارند. وجود پندار خود حق‌مداری همراه با اعمال روشهای ستیزجویانه علیه افکار و جناحهای دیگر، تصویری کاملاً خشن و انعطاف‌ناپذیر از طالبان ارائه داده است. حاکمیت یافتن کامل این تفکر در عرصه سیاسی و اجتماعی، خطر بزرگی برای آزادی اندیشه، اعتقاد و بیان و در نتیجه، رشد علم و دانش و خلاقیت در پی خواهد داشت.

معمولاً در نظامهای تحت‌اداره بنیادگرایی افراطی، بدیهی‌ترین حقوق عمومی مردم در زمینه‌های سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می‌شود و تشکلهای مستقل در سایه آن می‌خشکد؛ چنانکه امروز در شهرهای تحت اداره جنبش طالبان، نمونه‌های آن به وضوح به مشاهده می‌رسد. احزاب و گروههای نامدار جهادی و شخصیت‌های علمی و سیاسی مستقل، کمترین جایگاهی در نظام سیاسی اداری طالبان ندارند. رسانه‌ها و نشریه‌های مخالفین علی‌رغم حفظ هویت اسلامی و علمی به تعطیلی کشیده شده است و سرمایه‌های علمی و باستانی، قربانی تعصبات ناروا گردیده و اکثراً به نابودی کشیده شده و یا در معرض نابودی قرار گرفته است.

تردیدی نیست که دین، فرهنگ، عرف و اجتماع و حتی موقعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک به نوبه خود، تأثیری بر افکار و رفتار انسان برجای می‌گذارد. تأثیرگذاری اینگونه عوامل بر بینش و رفتار افراد واضحتر از آن است که نیاز به استدلال داشته باشد. اکنون با توجه به این پیش‌فرض، نگاهی به جایگاه عرف و سنت در جامعه پشتون افغانستان انداخته و تأثیر آن را بر رفتار طالبان، مورد اشاره قرار می‌دهیم. جامعه پشتون افغانستان یک جامعه قبایلی است که ارزشهای قومی و قبیله‌ای در آن بسیار ریشه‌دار و مستحکم می‌باشد.

میزان تأثیرپذیری فرهنگ عمومی پشتونها از آداب و رسوم قبایلی، بسیار بیشتر از آن است که در فرهنگ سایر گروه‌های نژادی این کشور دیده می‌شود. پشتونهای افغانستان دارای نوعی آداب و رسوم به خصوص هستند که به نام «پشتون والی» یاد می‌شود. «پشتون والی» در عرف پشتونها «هم مجموعه قوانین و هم ایدیولوژی است.» «قوانین و احکام پشتون والی حوزه وسیعی از رفتار و روابط انسانی پشتونها را در بر می‌گیرد. مهمترین اصول این مجموعه، قوانین ناظر بر کرامت انسانی، کین‌خواهی و مهمان‌نوازی‌اند.» با توجه به پیوندهای پایدار قبیله‌ای و استحکام سنتهای ملی پشتونی در جامعه پشتونها، این گروه نژادی دارای احساس تعلق شدیدی نسبت به هم‌نژادان خود بوده و همدردی و همیاری یکدیگر را از وظایف رسمی قبیله‌ای خود می‌دانند. وجود این «احساس تعلق» شدید نسبت به همدیگر، باعث گردیده که این قوم علی‌رغم نزاعهای ممتد داخلی، این خصومتها را در شرایط حساس و بحرانی کنار گذاشته و موقتا در موضوع مربوط به سرنوشت مشترک، به دور هم گرد آیند.

جریان تاریخی مساله «پشتونستان» در پاکستان، ریشه در پیوندهای خونی این مردم دارد که پشتونهای دو طرف «خط دیورند» علی‌رغم دوگانگی در تبعیت و شهروندی، هیچ‌گاه همدیگر را به فراموشی نسپردند. اگر امروز «جمعیت‌العلمای اسلام» به رهبری مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق دیورند «جماعت اسلامی» به رهبری قاضی حسین احمد، با تمام امکانات و علی‌رغم مصالح عمومی ملت و مردم پاکستان، به حمایت از گروههای اسلامی در افغانستان شتافتند، بی تأثیر از تمایلات قومی، قبیله‌ای و پشتونی آنها نبوده است؛ چه اینکه، هر سه رهبر نامبرده و

منحصراً فعال در قضایای افغانستان، وابسته به گروه‌نژادی پشتون می‌باشند. بنابراین، می‌توان مدعی شد که «عرف و سنت» جایگاه بس مهمی در جامعه پشتونها داشته و دارد.

اکنون که جایگاه سنت و عرف را در فرهنگ و اندیشه پشتونها متوجه شدیم تاثیر این سنت را بر افکار دینی و سیاسی سران جنبش طالبان به طور فشرده مورد ارزیابی قرار می‌دهیم. جنبش طالبان به عنوان يك جنبش برخاسته از جامعه پشتون افغانستان، آن هم از دل مردمان روستایی و غیرشهری که دارای تعلقات سنتی و قبیله‌ای شدیدتری هستند، نمی‌تواند از تاثیرپذیری فرهنگ قبیله‌ای به دور باشد.

اساس تاثیرپذیری طالبان از فرهنگ قبیله‌ای پشتون، در نوع تفسیر آنها از مفاهیم و قوانین دینی، کاملاً محسوس است. اولین و مهمترین گام در تاثیر فرهنگ قبایلی بر اندیشه دینی طالبان، در نوع گزینش الگوی نظام سیاسی و راههای مشروعیت‌دهی به آن به‌وسیله آنها مشاهده می‌شود، مثلاً مدل نظام «خلافت» در تفکرسیاسی طالبان اگر چه در اصل، خود يك مدل اسلامی است که هیچ‌مسلمانی در اسلامی بودن آن تردید به خود راه نمی‌دهد، اما انتخاب آن به عنوان تنها مدل حکومت مشروع از میان سایر مدل‌های موجود در جهان اسلام و دنیای جدید، انگیزه‌های دیگری نیز می‌تواند داشته باشد؛ چه اینکه، قرار گرفتن يك فرد مطلق‌العنان در راس يك نظام حکومتی که هیچ نقشی به سایر افراد ملت ندهد، با مدل نظام ریاستی قبیله‌ای مرسوم در جوامع روستایی پشتونها، شباهت زیادی دارد.

در مدل نظام اداری قبیله‌ای، شخص رئیس قبیله مافوق همه مردم تصور شده و اراده او جنبه قانونیت دارد. همچنین اعمال رئیس قبیله، از هر نوع انتقادی مصون است. در نظام «امارتی» نوع طالبانی در افغانستان نیز رابطه ملت با امیر، شبیه نوع رابطه‌ای است که میان افراد قبیله وجود دارد؛ چرا که ملت در چنین نظامی نه تنها حق نظارت بر دولت را که يك حق مشروع اسلامی است ندارد؛ بلکه حق آزاد زیستن در دایره زندگی خصوصی در چارچوب مقررات اسلامی را نیز دارا نمی‌باشد. این درحالی است که اصالت در اسلام بر نفس اجرای قوانین اسلامی قرار گرفته است، نه بر اجرای يك فرم خاص برگشت‌ناپذیر (امارت) که کارآیی اصلی خود را کاملاً از دست داده باشد. بنابراین، بافشاری بر مدل نظام «امارتی» به همان اندازه که منشا دینی دارد، منشا اقتدار سالاری قبیله‌ای نیز دارد. نوع بینش خاص طالبان نسبت به «زن» و حقوق آن در جامعه و حتی خانواده، مورد دیگری از تاثیر عرف پشتونی بر برداشت دینی آنها می‌باشد.

جایگاهی که «زن» در سایه حکومت دینی طالبان کسب نموده است، غیر از جایگاهی است که «زن» در نزد دیوبندیان پاکستان احراز کرده است. بدون شك، اصل مکتب دیوبندی طرفدار عدم حضور زن در محیط خارج از منزل است؛ اما با وجود آن، محدودیتهایی که از سوی طالبان در حق زنان اعمال می‌شود، هرگز قابل مقایسه باسیاستهای جمعیت‌العلمای اسلام در پاکستان نیست. زن در عرف رسمی و ملی پشتونها، موجودی است محکوم به حضور در منزل که حق رفت و آمد در اجتماع را نداشته و باید از ارتباط با هر مرد اجنبی‌برکنار باشد. زن در این فرهنگ، شخصیت مستقل ندارد. او تا قبل از دوران ازدواج، عنوان ملکیت پدر را یدک می‌کشد و پس از ازدواج، شوهر و خانواده شوهر، مالک تام الاختیار او به شماررفته و درباره سرنویشت او تصمیم می‌گیرند. تعلیم و تحصیل زنان در محیط‌های باز و مدارس جدید، عملی است ناروا. عبدالحکیم مجاهد، سفیر طالبان در پاکستان درباره نوع نگرش سنتی طالبان نسبت به آموزش دختران چنین می‌گوید:

«تمام ارتش ملی و نیروی پلیس ما، داوطلبانی از مناطق پیر و سنتی هستند و معتقدند فرستادن دختران به مدرسه، کاری بی‌شرمانه است.» «خشونت و انعطاف‌ناپذیری» دو ویژگی دیگر در شیوه سیاستمداری طالبان است که محصول فرهنگ سنتی پشتونها محسوب می‌شود. معمولاً فرهنگ قبایلی، فرهنگی توأم با خشونت و انعطاف‌ناپذیری است «کین‌خواهی» و انتقام‌جویی، از اصول مهم در عرف «پشتون والی» می‌باشد و مردم قبایل پشتون، در امر «کین‌خواهی» در دو کشور افغانستان و پاکستان شهرت دارد و این ضرب‌المثل معروف راهمگان به یاد دارند که «اگر پشتون پس از ۲۰ سال دست به انتقام بزند، فکر می‌کند که خیلی زود اقدام کرده است». رفتار خشونت‌آمیز طالبان با مخالفین و مردمان تحت‌سلطه خود به ویژه مردمان «هزاره» و «ازبک» ریشه در خصلت کینه‌جویی و انتقام‌گیری آنان از دشمنانشان دارد.

و اگر جنبش طالبان باتاکید بر سیاست نظامی‌گری. بررسی راههای مسالمت‌آمیز با مخالفان خود را مردود می‌شمارند، تا حدودی متأثر از این ایده است که نظامی‌گری، سمبل قدرت و غیرت و شجاعت و مردانگی محسوب می‌شود که در سنت پشتونها، معنای بزرگی دارد و گفت و گو و مذاکره نشانه ترس و بزدلی و بی‌همتگی و زانو زدن در برابر خصم تلقی می‌شود که از نظر عرف پشتون والی، عملی کاملاً ناپسند به شمار می‌آید. علاوه بر موارد نامبرده، نمونه‌های متعدد دیگری نیز در تفکر طالبان وجود دارد که متأثر از آداب و رسوم قبیله‌ای و ملی آنها بوده و هم‌اکنون تحت عنوان «شریعت»، در مناطق تحت کنترل آنان به اجرا گذاشته می‌شود؛ مانند: بیگانه‌ستیزی، مخالفت با نهادها و مقررات بین‌المللی، دشمنی با زندگی و مظاهر شهری و نیز مخالفت با جذب نیروهای باقی‌مانده از رژیم سابق، تحت عنوان ننگ پشتون‌نیم و... بنابراین، آنچه طالبان به عنوان يك گروه مذهبی - سیاسی] تحت نام دین و مذهب ارائه می‌دهد، نمی‌تواند صرفاً مذهبی باشد؛ بلکه مذهبی است که با پیش فرضهای فرهنگ سنتی و قبایلی شکل گرفته و تفسیر یافته است.

جنبش طالبان، جنبشی است متشکل از نیروهای مردم پشتون افغانستان که از لحاظ فکری، از خارج از مرزهای این کشور تغذیه می‌شود. تفکر مذهبی-سیاسی کنونی طالبان، ریشه در اندیشه‌های اسلامی شناخته شده در داخل جامعه افغانستان ندارد. تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از نوع خردگرایانه آن است و بنیادگرایی افراطی نوع طالبانی، صرفاً در مناطق روستایی در حدانجام نیافته، حضور داشته که به عنوان یک اندیشه جدی هیچ‌گاه قابل توجه نبوده است. اما تحولات دو دهه اخیر با توجه به زمینه‌های تاریخی، سبب شکل‌گیری و رشد نوع تفکر طالبانی در این کشور گردید.

تفکر طالبانی اگر چه در ظاهر به عنوان تفکر خالص اسلامی در افغانستان تبلیغ می‌گردد و حتی بعضی از کشورهای همجوار را نیز تحت تاثیر ماهیت اسلامی خود قرار داده است؛ اما با یک ارزیابی عمیق از سنت‌های قبیل‌های افغانستان و نقش عرف و «عنعنات» در فرهنگ روستایی و قبایلی این کشور، درمی‌یابیم که تفکر جدید به همان اندازه که ماهیت مذهبی دارد، ماهیت قبایلی نیز دارد. درستی این ادعا با تحلیل مقایسه‌ای بین تفکر طالبان در داخل جامعه افغانستان و الگوی مادر در دو کشور پاکستان و عربستان، بیش از پیش روشن می‌گردد. در عین حال، اندیشه جنبش طالبان به دور از ویژگی‌های محلی و تفسیرهای متأثر از فرهنگ داخلی، اندیشه‌ای است که در شبه قاره هند و برخی از کشورهای حاشیه خلیج فارس به صورت اندیشه رسمی مطرح بوده و در میان توده‌های مردم (نه نخبگان) ریشه عمیقی پیدا نموده است.

نیروی طالبان به محض ورود به کابل، در نخستین اقدام خود گستاخانه وارد حریم سازمان ملل متحد شده و دکتر نجیب الله رئیس جمهور پناه گرفته در دفتر سازمان ملل متحد در کابل را به همراه برادرش احمد زی به اسارت گرفتند، آنها درست به شیوه‌های قرون وسطایی و بربریت عمل کردند و دکتر نجیب الله و برادرش را طناب پیچ کرده و در طول چند جاده شهر به مقصد میدان آریانا، با ریسمان بر روی زمین کشیدند و در پی شکنجه‌های وحشتناک در برابر انظار مردم این دو مبارز، را تیر باران و جسدشان را در برابر مقر ریاست جمهوری آویزان کردند، با استقرار نیروی طالبان در کابل، اوج فاجعه باری بود که سالها سایه ننگ آن بر پیشانی نام وطن عزیز افغانستان سایه افکنده بود و مصیبت افغانستان بلا زده هر گز چنین ابعادی به خود نگرفته بود و آسمان تیره افغانستان هیچگاه چنین ظلمانی نشده بود چنانچه اقدام بعدی طالبان اعلام موازین شرع در شهر کابل بود، طبق مقررات اعلام شده از سوی این نیروی فوق ارتجاعی که نظارت بر اجرای آنها بر عهده یک هیئت شش نفری است، از این پس زنان حق اشتغال در ادارات را ندارند و هر زنی که بدون رعایت حجاب کامل شرعی از منزل بیرون بیاید طبق دستورات شرع به سختی مجازات خواهد شد که اینک جدول فرمانهای آنرا به قضاوت خوانندگان عزیز قرار میدهم:

نمونه از فرمانهای طالبان در ارتباط با زنان و مسایل فرهنگی پس از تسخیر کابل در سال ۱۹۹۶ م
فرمان ریاست عمومی امر به معروف و نهی از منکر نومبر ۱۹۹۶ میلادی (عقرب ۱۳۷۵ خورشیدی)
شما زنان نباید به خارج از محل سکونت خود قدم بگذارید، اگر به بیرون از خانه می‌روید، نباید مانند زنانی باشید که به لباسهای مد روز و آرایش عادت کرده اند و مانند قبل از ظهور اسلام جلو هر مردی ظاهر می‌شوند. اسلام به عنوان یک دین نجاتبخش حرمت خاصی برای زنان قائل است و تعالیم ویژه ای برای آنان دارد، زنان نباید وضعیت را به وجود آورند که باعث جلب توجه افراد بیکاره یعنی کسانی شوند که با آنها به نظر خوب نمی‌نگرند، زنان به عنوان معلم و هماهنگ کننده خانواده مسئولیت دارند شوهر، برادر و پدر موظف هستند که نیازمندیهای ضروری زندگی خانواده (غذا، لباس و غیره) را فراهم نمایند، در صورتی که لازم شود زنان برای تحصیل، نیازها و خدمات اجتماعی از خانه خارج شوند، باید مطابق با مقررات اسلامی پوشش داشته باشند، اگر زنان با لباسهای مد روز، تجملی، تنگ و جذاب بیرون بروند تا خود را نمایش دهند، ملعون شریعت اسلامی خواهند بود و نباید انتظار بهشت را داشته باشند.

تمام بزرگان خانواده و هر مسلمانی در این باره مسئولیت دارد، ما از تمام بزرگان خانواده می‌خواهیم که کنترل شدیدی بر خانواده اعمال کند و از این معضلات اجتماعی اجتناب نمایند، در غیر این صورت این زنان همچون بزرگان خانواده توسط نیروهای منکرات مورد تهدید و بازجویی قرار خواهند گرفت و شدیداً مجازات خواهند شد، منکرات (پولیس مذهبی) مسئولیت و وظیفه دارد که علیه این معضلات اجتماعی مبارزه کند و تا زمانی که گناهکاری پایان نیافته است، به تلاش خود ادامه خواهد داد.

مقررات کار برای شفاخانه‌های دولتی و در مانگاههای خصوصی بر اساس اصول شریعت اسلامی.
کابل: نومبر ۱۹۹۶ م (عقرب سال ۱۳۷۵ خورشیدی)

- بیماران زن باید به داکتران زن مراجعه نمایند، در صورتی که داکتر مرد، مورد نیاز باشد، بیمار زن باید در معیت بستگان نزدیکش معاینه شود.

- در طول معاینه، بیماران زن و داکتران هر دو باید پوشش اسلامی و حجاب داشته باشند.

- داکتران مرد جز عضو مبتلا به بیماری نباید هیچ بخش دیگر از بدن بیماران زن را لمس کنند یا مشاهده نمایند.

- سالن انتظار بیماران زن باید کاملاً مستور باشد.

- منشی‌هایی که برای بیماران زن نوبت می‌دهند باید زن باشند.

- در طول نوبت شب ، دکتوران مرد بدون در خواست بیمار مجاز نیستند وارد اتاقهایی شوند که بیماران زن در آنها بستری هستند.
- نشست و برخاست و گفتگو میان دکتوران زن و مرد ممنوع است، اگر گفتگویی ضرورت داشته باشد باید با حجاب صورت گیرد.
- دکتوران زن باید لباسهای ساده بپوشند، آنها مجاز نیستند از لباسهای شیک و تجملی و یا لوازم آرایش استفاده کنند.
- دکتوران و پرستاران زن نباید وارد اتاقهای شوند که در آنها بیماران مرد بستری هستند.
- کارمندان شفاخانه ها باید نماز را در وقت خود در مساجد بخوانند .
- ماموران منکرات مجاز هستند هر زمانی برای کنترل وارد (شفاخانه ها) شوند و کسی حق ندارد برای آنها ممانعت ایجاد کند .
- هرکسی که از این فرامین تخطی کند، براساس مقررات اسلامی مجازت خواهد شد.
- ریاست عمومی امر به معروف و نهی از منکر
کابل: دسمبر ۱۹۹۶م (قوس) سال ۱۳۷۵
- جلوگیری از اغوا و بی حجابی زنان : هیچ راننده ای حق ندارد زنی با چادری (برقع) ایرانی را سوار موتر نماید راننده در صورت تخلف زندانی خواهد شد، اگر چنین زنی در معابر یافت شود، خانه اش جستجو و شوهرش مجازات خواهد شد ، اگر زنان از پارچه های تحریک کننده و جذاب استفاده کنند و همراه بستگان خود نباشند، رانندگان نباید آنها را سوار کنند.
- ممنوعیت موسیقی : استفاده از کاست و موسیقی در مغازه ها، هتل ها و وسایط نقلیه ممنوع است، ظرف پنج روز روی این موضوع نظارت صورت خواهد گرفت، اگر هر نوع کاست موسیقی در یک مغازه یافت شود، مغازه دار زندانی و مغازه اش بسته خواهد شد، اگر پنج نفر ضمانت کنند مغازه باز و مجرم پس از آن آزاد می شود، اگر کاست در وسیله نقلیه یافت شود، موتر باید توقیف و راننده زندانی شود، در صورت ضمانت پنج نفر، موتر آزاد و بعداً زندانی رها خواهد شد.
- ممنوعیت کوتاه کردن یا تراشیدن ریش : اگر پس از یک ماه و نیم (پس از تسخیر کابل توسط طالبان) مشاهده گردد کسی ریش خود را کوتاه کرده و یا تراشیده است، باید دستگیر و زندانی گردد تا ریشش انبوه شود .
- ممنوعیت نگهداری کیبوتر یا کیبوتر بازی : ظرف ۱۰ روز این سر گرمی باید متوقف شود، پس از آن این قضیه مورد بررسی قرار گرفته و کیبوتر یا پرنده دیگری که برای بازی مورد استفاده قرار می گیرد، باید کشته شود .
- ممنوعیت کاغذ پرانی : مغازه های محل فروش کاغذ پرانی باید برچیده شوند .
- ممنوعیت بت پرستی : عکسها و تصاویر باید از وسایط نقلیه، مغازه ها، هتل ها، خانه ها و سایر بر چیده شوند، ماموران باید کلیه عکسها را در این مکانها پاره کنند .
- ممنوعیت قمار : مراکز اصلی(قمار) با همکاری پولیس امنیتی باید جستجو شوند و قماربازان به مدت یکماه زندانی گردند .
- ریشه کنی / عتیاد : معتادان باید زندانی شوند و برای یافتن تهیه کنندگان و محل فروش (مواد مخدر) تحقیقات لازم صورت گیرد، مغازه فروش باید بسته شود و مالک و مصرف کننده زندانی و مجازات گردند.
- ممنوعیت آرایش به سبک امریکاییها و انگلیسیها : افراد دارای موهای بلند باید دستگیر و به اداره منکرات آورده شوند تا موی شان اصلاح گردد، مجرم باید مصرف سلمانی را بپردازد.
- ممنوعیت اخذ سود، از پول قرض، مطالبه مصرف از مبادله اسکناسهای خرد و دریافت مصرف بابت حواله پولی : تمام صرافان باید بدانند که تمام سه نوع مبادله یاد شده ممنوع است، در صورت تخلف مجرم برای مدتی طولانی زندانی می شوند.
- ممنوعیت شست و شوی لباس توسط زنان جوان در امتداد نهرهای داخل شهر : زنان متخلف باید به شیوه احترام آمیز اسلامی به خانه شان برده شوند و شوهرانشان شدیداً مجازات گردد .
- ممنوعیت موسیقی ورقص در مراسم عروسی : در صورت تخلف رئیس خانواده دستگیر و تنبیه خواهد شد .
- ممنوعیت طبل زدن : ممنوعیت این کار باید اعلام شود، اگر کسی به چنین کاری اقدام کند، بزرگان مذهبی می توانند در باره اش تصمیم بگیرند.
- ممنوعیت دوخت لباسهای زنانه و اندازه گیری زنان توسط خیاط (مرد) : اگر زنی یا مجلات مدل‌باس در مغازه خیاطی دیده شود خیاط زندانی خواهد شد.
- ممنوعیت جادوگری : تمام کتابهای مربوطه باید سوزانده شوند و جادوگران زندانی گردند، تا از عمل خود توبه کنند .
- جلوگیری از ترک نماز و سفارش به نماز جماعت در بازار : نماز باید در تمام مناطق در اوقات شرعی برگزار شود، حمل و نقل و جابجایی در هنگام نماز شدیداً ممنوع است و همه مردم باید به مسجد بروند، اگر جوانان در این هنگام در مغازه دیده شوند، فوری زندانی خواهند شد.

آری آنطوریکه مطالعه نمودید طالبان بعداً احکام و مقررات و فرمانهای کرخت کننده را برشهریان کابل جاری نمود، زنان را از خارج شدن از خانه بدون محرم منع کرد و مانع کارآنان شد، دروازه های مکتب را بر رخ شان بست، زنان مریض را از معاینه دوکتوران مرد محروم نمود، دسته های پلیس مذهبی در کوچه و بازار توظیف شد تا مردان و زنانی را که بعقیده آنها از مقررات طالبی عدول نمایند، جزا دهند، مردانی که ریش خود را اصلاح و تمیز بدارند و یا درمساجد نمازنگذارند، مورد شمانتت قراردهند، درحقیقت تمام انواع سرگرمی های تفریحی در تلویزیون قدغن گردید، گدی پران بازی منع شد و شیشه های پنجره های خانه های شخصی سیاه رنگ گردید، و صدای رسای مظلوم شهریان کابل از داخل بخارج کشور طنین انداز بود همه جهان به خشم آمده بود ولی هیچ یک ازتبهکاری های گروه طالب، اداره کلنتن را به خشم نیاورد، چنانچه ۹ ساعات بعد از استقرار طالب برکابل در سپتمبر ۱۹۹۶ میلادی و ۱۳۷۵ خورشیدی نطق وزارت خارجه امریکا گلن دیوس اعلان داشت: ایالات متحده امریکا در تطبیق قوانین نوع طالبی در مناطق تحت گروه طالب هیچ نوع ایرادی ندارد. دو ماه بعد تر رابن رافل معاون وزارت خارجه امریکا طی یک سخنرانی در سازمان ملل متحد، در مورد گروه طالب بدگمانی بین المللی را تایید کرد ولی اظهار داشت که وجود آنها را نمی توان بعنوان یک حرکت بومی نادیده گرفت، مقامات رسمی امریکایی از ملاقات ها و دید، و وادیدها میان گروه طالب ومامورین امریکایی اعتراف نمودند که در آن گشایش دوباره سفارت امریکا در کابل مورد بحث قرار گرفته بود، یونیکال از ملاهای طالب در امریکا بحیث میزبان استقبال نمود و اشخاصی را که درگذشته با جریان جهاد همراهی داشتند در کمپنی استخدام کرد، روبرت اوکلی سفیر سابق امریکا در پاکستان و چارلز سانتوس نماینده سابق ملل متحد در کابل بصفت مشاورین کمپنی برگزیده شدند، زمانی که حکومت سودان اسامه را در سال ۱۹۹۶ میلادی مطابق ۱۳۷۵ خورشیدی به هدایت امریکا اخراج نمود، وی به پاکستان و بعداً عازم افغانستان شد و در ساحه دورتر از شهر جلال آباد سکونت اختیار کرد، روزنامه نیویارک تایمز گزارشی را به نشر سپرد و در آن واضح ساخت که اسامه در زمان باز گشت به افغانستان مبلغی در حدود سه میلیون دالر در اختیار طالبان گذاشت، این مبلغ در کشور فقیری مانند افغانستان که اقتصاد بر باد رفته دارد مبلغ بزرگی بود.

حوادث ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ در امریکا، و در پس منظر آن جنگ امریکا و انگلیس در افغانستان نه تنها مردم عزیزمان را بلکه در مجموع تمام جهان را تکان داد، تنها استدلال مناسب جنگ امریکا، در آنست که اکثر مردم افغانستان قربانی دیکتاتوری ملامحمد عمر اخوندزاده، و هیئت رهبری اش وهمچنان همکاران پاکستانی و سعودی آن تحت نام تحریک طالبان بوده و مردم از خارج شدن صحنه سیاسی ملا عمر و سایر متجاوزین ابراز خرسندی کردند، زیرا وجود، او برای کشور عزیزمان افغانستان چنان فاجعه محسوب می شد که تهاجم امریکا در وحله اول برای عده نوید بخش و چشم انداز های به مراتب بهتر بود، در این میان نمی توان از به ارمغان آوردن دموکراسی و یا خشنودی از، لشکر غربی برای افغانستان سخن گفت؛ بلکه موضوع تنها رهایی از کابوسی بد نام ملا عمر و شبکه های یاری دهنده پاکستانی و گروه بن لادن بود زیرا که افغانستان از حلقوم (پاکستان - سعودی) بیرون کشیده شد، بسیاری چنان می پنداشتند که ابر قدرت امریکا و انگلیس با داشته ها و تجهیزات مدرن نظامی همانطوری که به زمان اندک طالبان را ریشه کن کرد به زودی روی شبکه های پاکستانی و دستگیری، بن لادن فایق می آیند و مردم افغانستان برای همیشه از شر خارجی ها و قدرتمندان خارجی بیرون می آیند ولی در این چند سال دیده میشود که سریال بن لادن به درازا، کشیده شد و زجر، آه و ضجه مردم از دست حاکمان بی قانون نحوه دیگر بخود گرفت، زیرا مردم رفاه اجتماعی و اصلاحات اساسی زیر بنایی را آنطوریکه از جلسه (بن) به بعد توقع داشتند به استثنای چند مورد لمس نکردند و دوام و افزونی حضور نظامیان خارجی باعث شک و تردیدی را در میان مردم به بار آورد، بسیاری میپرسند که طالبان کی ها اند و چرا اینقدر مهم که بهای آنرا مردم عادی می پردازند؟ به همین منظور چون جنگ امریکا و ائتلاف علیه تروریسم زیر نام بن لادن و ملا عمر و گروه های وابسته به آن حک شده بناً به ناگزیری آنرا از ریشه باید پی گرفت تا خوب را از، زشت تفکیک کرد.

بیوگرافی ملا عمر

ملا محمد عمر در حدود سال ۱۹۵۹ میلادی مطابق ۱۳۳۸ خورشیدی در دهکده (نوده / راهود) در ولایت ارزگان در یک خانواده غریب و فاقد زمین از قبیله هوتک شاخه از پشتونهای غلزی به دنیا آمد، او پدرش را در نو جوانی از دست داد وظیفه تکفل مادر و خانواده پر جمعیتش به دوش او افتاد، ملا عمر جوان در جستجوی کار به روستای سنکسار در ناحیه میوند ولایت قندهار رفت و در آنجا ملای، ده شد و یک مدرسه کوچک باز کرد، ملا عمر به حزب اسلامی یونس خالص پیوست و بین سالهای ۹۲- تا ۱۹۸۹ میلادی مطابق ۷۱ - ۱۳۶۷ خورشیدی تحت فرماندهی نیک محمد علیه رژیم افغانستان جنگید؛ او طی این مدت چهار بار مجروح شد و آخرین بار چشم راستش را از دست داد، ملا عمر سه زن دارد که کاملاً پوشیده هستند، در حالیکه دومین همسرش گلجانه که کمتر از بیست سال سن داشت با ملا عمر در سال ۱۹۹۵ میلادی مطابق ۱۳۷۴ خورشیدی با او ازدواج کرد، از روستای سینگسار است نخستین و سومین همسرش از ارزگان هستند، او جمعاً پنج فرزند دارد، که در مدرسه خودش درس می خواند، ملا عمر مردی قد بلند و خوش اندام است، عمامه بر سر می پیچد و ریش سیاه و بلند دارد، او

خونسرد اما زیرک و باهوش است در برابر دیگران بخصوص خارجیها بیش از حد محجوب و خجالتی است و لیکن طالبان به آسانی به او دسترسی دارند، در ابتدا نماز جمعه را در مسجد اصلی شهر بر گزار می کرد و با مردم در می آمیخت ؛ اما به تدریج منزوی تر شده رفت، ملا عمر ریش انبوه و صدای ملایم و آرام دارد.

باقی دارد